



خاطر ا ت

این روز عزیز را در کتاب‌های اتوبیوگرافیک‌شان برجسته کرده بودند. بچه جغله‌هایی که تازه پتانسیل فوتبال را برای تزییق انقلابی‌گری و شورش‌های کور خیابانی در خون سکونشینان کشف کرده بودند همچون خود توپچی‌های دلواپس ایران در این مصاف روز بسیار نفسگیری را سپری کردند. در شب بعد از تصاحب جام ملت‌ها که صغیر و کبیر به افتخار بچه‌ها مهمانی پشت مهمانی می‌دادند اکبر افتخاری ستاره تکنیکی ایران، با همان پیراهن یقه‌باز و کفش راحتی، هلک‌هلک خود را به سالی‌ن رساند که همه بچه‌های تیم ملی را میهمان کرده بود که تا سپیده‌دم به افتخار قهرمانی، بزتند و بخوانند و خوشی کنند اما آن شب نگهبانان، اکبر را به خاطر اینکه کفش پاشنه خوابیده به پا کرده و کت و شلوار رسمی و کراوات ندارد به سالن راه ندادند تا اینکه اکبر گلیپایگانی خود به دادش رسید و او را تو برد و رفاقت دو اکبر تا سال‌های سال در شب‌های سفید سرپل تجریش ادامه یافت.

ایران فینال را در شرایطی برد که تنها ۴ ماه از مرگ سیاه تختی می‌گذشت. کیهان ورزشی در ویژه‌نامه ۲۰ اردیبهشت ۴۷ صحنه‌ای از پایان بازی را چاپ کرد که قلیچ و جلال همدیگر را غرق بوسه کرده‌اند. سردبیر در توصیف این صحنه نوشته بود: «این انعکاس ضربان قلوب میلیون‌ها ایرانی است که به پا خاسته و فریاد می‌زنند ما زنده‌ایم، ما بزرگواریم، ما می‌خواهیم چون نیاکان پرافتخار خود سهمی سزاوار در میان آزادگان و تعیین‌کنندگان جهان خود داشته باشیم.» او نوشته بود «من نمی‌توانم از نقاط ضعف و قدرت بازی بنویسم چون سراسر بازی را پرده‌ای از اشک چشمانم فرا گرفته بود و فقط فریاد بچه‌ها متشکریم را می‌شنیدم.» تهران اولین جشن خیابانی از نوع فوتبالی را نه تنها فقط با حضور امجدیه‌نشین‌ها و خوره‌های فوتبال، که برای نخست بار با همکاری و تعاون چریک‌ها و بچه مسلمان‌های معمولاً ضدفوتبال راه انداخت.

اما یکی از بزرگترین شادی‌های ملی در زمان قهرمانی ایران در جام ملت‌های تهران ۱۳۴۷ رخ داد. فینال نفسگیری که تبدیل به سیاسی‌ترین فوتبال تاریخ ایران شد. ایران ۲ - رژیم اشغالگر.

روزی که امجدیه به عبادتگاه و پرستشگاه کوچکی تبدیل شده بود و ۳۵ هزار تماشاگر کپ تا کپ آبلمبو شده و فریاد بچه‌ها متشکریم سر می‌دادند. کیهان ورزشی تیتیر زده بود «دیشب تهران نورباران شد.»، «یک جام پاداش عشق مردم.» حتی شاعران مطرحی چون اسماعیل شاهرودی در استقبال از قهرمانی ایران در جام ملت‌ها شعری سرودند: «در هرم ریگزارهای فلسطین / وقتی که یک چریک / فریاد خویش را / از سینه تفنگش می‌ریزد / صحرای هر کجا؛ / بانگی چنین گداخته می‌خواهد / و اینچنین تو نیز برادر! / فریاد ملتی را آن روز... در پای ریختی و / ایران / ایران / ایران / بانگی شد آنچنان! / پای تو / این بانگ را به هیأت یک توپ برد / برد / برد / در هرم ریگزار فلسطین.»

شعری که آینده در توصیف رشادت بچه‌های تیم ملی گفته بود محصول لرزه‌ای بود که پیروزی بر رژیم اشغالگر در فینال جام ۱۹۶۸ بر جان و دل جامعه خموده آن روز انداخته بود. وقتی که ایران با گل‌های همایون بهزادی و پرویز قلیچ، اشغالگرا را درهم شکست، خیابان‌ها غرق در بوسه و نقل و نان‌خامه‌ای شد. جماعت آتشین مزاحی که جزوه‌های چریکی مصطفی شجاعیان تاکتیک‌شناس انقلابی چپ‌ها را در سکوه‌های روبه‌روی جایگاه مخصوص امجدیه بخش می‌کردند در پایان بازی سر از پا نمی‌شناختند. آنها از امجدیه تا مخیرالدوله را با شعارهای ویرانگر علیه موشه دایان نخست‌وزیر یک چشم رژیم اشغالگر روی سرشان گذاشتند که انقلابیون نوپا پیشاپیش نقشه‌اش را چیده بودند. بعدها از میان همان جغله بچه‌هایی که توی صف تظاهرات‌چی‌ها می‌لوییدند چریک‌هایی قد انداختند که دو دهه بعد،

9

آن روز ولیعهد جوان مملکت وقتی ملی‌پوشان ایرانی را در مراسم بدرقه به حضور پذیرفت به هر کدام‌شان یک جلد کلام‌الله مجید و یک سکه طلای آستان قدس رضوی هدیه داد و البته در سخنرانی‌اش گفت که «لازم نیست برای گل زدن، تور دروازه حریف را پاره کنید.» او خطاب به غفور جهانی گفت که «گاهی یادش می‌رود که با پا هم می‌تواند گل بزند و بیشتر روی ضربات سر تمرکز می‌کند.» درست در همان روزی که تیم ملی عازم آرژانتین بود چریک‌های ضدسلطنتی ایران، هشت نفر را در کرج گروگان گرفتند و خبر اعزام به جام جهانی، زیر سایه این گزارش‌ها مدفون شد. وقتی تیم با شکست به تهران بازگشت کیهان ورزشی نوشت «مردم ما خوشبختانه با تمام دلسردی که بعد از دیدن بازی‌ها به آنان دست داد دچار چنان خشمی که از آن یاد کردیم، نشدند. این را در بازگشت مردان خود از سفر ناموفق و دور از انتظار، بهتر دیدیم. در فرودگاه صد هزار تن به استقبال نیامده بود. ده هزار تن هم نبودند. جمعی که بیش از دو هزار تن نمی‌توانست باشد، در آخرین لحظات دانسته بودند که بازیکنان خواهند آمد و اینان نیز رفتند. رفتند تا نشان دهند که ما چگونه‌ایم؛ بدون عقده. مستقبلین، همه پدر و مادر، برادر و خواهر، همسر و فرزند بازیکنان نبودند. اکثریت مطلق که برای خود جشنی به پا کرده بودند و به بهانه باز آمدن مردان توپ گرد ما، در هر گوشه نوبی سر داده و سروری را نشان می‌دادند، بچه محل‌ها و دوستداران بازیکنان بودند و انگار ما از فتی بزرگ آمده‌ایم. رنگی از غم، اثری از خشم بر چهره‌ها نبود. همه شاد بودند و این شادی برخلاف انتظار مردان ما بود که یکه خوردند. آخر اینان شنیده بودند که مثلاً ایتالیا به سال ۶۶ و ۷۴ با تخم‌مرغ گندیده و با گوجه فرنگی لهیده استقبال شده بودند. اینان اخبار مربوط به مکزیک، برزیل، آرژانتین و اسکاتلند و دیگران در همه این سال‌ها را شنیده و خوانده و نمونه‌هایی از آن را هم به چشم خود دیده بودند. اینان هو شدن خویش را به خاطر بازی بد از یاد نبرده بودند؛ ترس‌شان به خاطر این همه، بی‌دلیل نبود.»

کرده است؟» آن روز اما بچه‌ها وقتی از طیاره بویونوس آیرس پایین می‌آمدند از دیدن منظره‌ای موه‌ای بدن‌شان سیخ‌سیخ شد. آنها همان پای پله‌های طیاره، هزاران مردمی را دیدند که برای استقبال از ستاره‌های شکست‌خورده‌شان، به دست و پا افتاده بودند. تنها بوسه‌های فروتنانه مردم بی‌افتخار بود که بر صورت قهرمانان زد می‌انداخت و تنها حلقه گل‌هایی بود که گردن‌شان را زینت می‌داد. ما قهرمانان خود را در سراسر تاریخ بیش از آنچه که استحقاق‌شان را دارند دوست داشته‌ایم و خواهیم داشت. قهرمانانی با ساق‌های طلایی و برخاسته از توده‌های بی‌نشان. قهرمانانی که آنها را فقط باید در نقش یک توپچی ساده به خاطر آورد و نقش نجات‌بخش‌ها را بر دوش نجیف و سینه‌های بی‌کتاب‌شان نگذاشت. بعدها چنین استقبال‌های غیرمترقبه‌ای تکرار شد. مخصوصاً در جام جهانی ۲۰۱۶ هنگامی که بیرانوند پناستی رونالدو را گرفت چه می‌دانست مردمان شرقی دلی نازک دارند و استقبالی که آنها از تیم شکست‌خورده

از دهه بیست تا چهل هرگاه که کاروان ورزشی ایران از عرصه‌هایی مثل بازی‌های آسیایی و المپیک و مسابقات جهانی بازمی‌گشت مهرآباد غلغله می‌شد. نمونه‌اش چهارشنبه‌سی آذر ۱۳۴۵ که روزنامه‌ها در صفحات جلد خود خبر بازگشت قهرمانان ایران از بازی‌های آسیایی بانکوک ۱۹۶۶ را توی بوق و شیپور نواختند و از ملت خواستند که فردا در خیابان‌ها طاقی نصرت ببندند و آتشبازی راه ببندازند. روزنامه اطلاعات شماره ۱۲۱۶۳ (تک شماره به قیمت ۴ ریال) تیتیر زد که «تهران آماده استقبال از قهرمانان شد.»

کی‌روش کردند در طول تاریخ سابقه نداشت. چه از آرژانتین یک گل خورده باشی، چه از اسپانیا، بدان که در محوطه فرودگاه تهران مردمی عجیب انتظارات را می‌کشند. نه تنها هنگام بازگشت از آرژانتین مدل ۱۹۷۸ که تیم ملی ایران در زمان بدرقه‌اش هم باور نداشت که هزاران نفر از هواداران جینگیلی مستانه‌اش هنگامی که آنها سوار بر هواپیما‌ی اختصاصی جت ۷۰۷، مهرآباد را به قصد کوردوبا ترک می‌کردند عین مور و ملخ بریزند فرودگاه. پنجشنبه چهارم خرداد ۱۳۵۷ در حالی که دیگر رسماً بوی انقلاب و خیزش و اعتراض از شهرهای بزرگ ایران متصاعد می‌شد و چریک‌ها و دانشجویان هر روز در خیابانی قیامت می‌کردند اعضای اصلی، ذخیره‌ها و حتی خط خورده‌های تیم‌ملی به همراه کادر مربیگری و سرپرستی در ساعت ده صبح، تهران را به مقصد آرژانتین ترک کردند. طیاره حامل تیم ملی بعد از سوختگیری در مادرید، به سنگال رفت و بچه‌ها بعد از چند ساعت استراحت در داکار، ساعت ۹

